بسمه تعالی

**موضوع**:  خلط بین قضایای حقیقیه و خارجیه / اسباب اختلاف روایات/ تعارض أدله

فهرست مطالب:

[اسباب اختلاف روایات 1](#_Toc514222422)

[الف: خلط بین قضایای حقیقیه و خارجیه 1](#_Toc514222423)

[ب: خلط بین احکام الهیه و ولائیه 4](#_Toc514222424)

[ج: نادیده گرفتن قرائن حالیه زمان صدور 6](#_Toc514222425)

[د: تغییر ظهورات عرفی 7](#_Toc514222426)

**خلاصه مباحث گذشته:**

بعد از اتمام مباحث مربوط به تزاحم و تنبیهات آن، مناشی و اسباب اختلاف روایات احادیث را مورد بررسی قرار می دهیم.

# اسباب اختلاف روایات

یکی از مباحث مربوط به تعارض، مناشئ و اسباب اختلاف روایات است که در کتاب بحوث به صورت مختصر مطرح شده است و آقای سیستانی به صورت مفصل تر بحث کرده اند که ما به صورت خلاصه مباحث مربوط به اسباب تعارض ناشی از فعل روات را مورد بررسی قرار می دهیم و اسباب ناشی از فعل ائمه علیهم السلام را در جلسات آینده مورد بررسی قرار خواهیم داد.

## الف: خلط بین قضایای حقیقیه و خارجیه

مناشئ اختلاف حدیث اعم از اینکه از ناحیه روات یا ائمه علیهم السلام باشد، باید از موارد توهم و تخیّل تعارض و اختلاف حدیث تفکیک شود؛ چون برخی از موارد وجود دارد که فقهاء تصور کرده اند که بین روایات تعارض وجود دارد، در حالی که واقعا تعارض وجود ندارد و عمده این مطلب به جهت خلط بین قضایای حقیقیه و قضایای خارجیه است.

توضیح مطلب اینکه برخی از روایات به صورت قضایای خارجیه صادر شده است و لذا ناظر به شرائط خود سائل است که امام علیه السلام به صورت عادی شرائط سائل را در نظر گرفته و پاسخ گفته اند. به عنوان مثال در صحیحه معاویه بن عمار آمده است: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَقْضِي صَلَاةَ النَّهَارِ بِاللَّيْلِ فِي السَّفَرِ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ قَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَابِرٍ أَقْضِي صَلَاةَ النَّهَارِ بِاللَّيْلِ فِي السَّفَرِ فَقَالَ لَا فَقَالَ إِنَّكَ قُلْتَ نَعَمْ فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ يُطِيقُ وَ أَنْتَ لَا تُطِيقُ.»[[1]](#footnote-1) در این روایت معاویه بن عمار از قضای نمازهای روز، در شب سوال می کند که امام علیه السلام در پاسخ جایز می دانند، اما امام علیه السلام در پاسخ همین سوال که اسماعیل بن جابر پرسیده است، قضاء نماز را در شب جایز نمی دانند. اسماعیل بن جابر از امام علیه السلام سوال می کنند که در جواب معاویه بن عمار جایز دانسته اند. امام علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ ذَلِكَ يُطِيقُ وَ أَنْتَ لَا تُطِيقُ.» بنابراین معاویه بن عمار و اسماعیل بن جابر طبق این روایت تفاوت داشته اند.

در روایت دیگر ابی ایوب از سلمه بن محرز نقل می کند: «أَنَّهُ كَانَ تَمَتَّعَ حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ النَّحْرِ طَافَ بِالْبَيْتِ وَ بِالصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مِنًى وَ لَمْ يَطُفْ طَوَافَ النِّسَاءِ فَوَقَعَ عَلَى أَهْلِهِ فَذَكَرَهُ لِأَصْحَابِهِ فَقَالُوا فُلَانٌ قَدْ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ فَسَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَأَمَرَهُ أَنْ يَنْحَرَ بَدَنَةً قَالَ سَلَمَةُ فَذَهَبْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ شَيْ‏ءٌ فَرَجَعْتُ إِلَى أَصْحَابِي فَأَخْبَرْتُهُمْ بِمَا قَالَ فَقَالُوا اتَّقَاكَ وَ أَعْطَاكَ مِنْ عَيْنٍ كَدِرَةٍ فَرَجَعْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقُلْتُ إِنِّي لَقِيتُ أَصْحَابِي فَقَالُوا اتَّقَاكَ فَقَدْ فَعَلَ فُلَانٌ مِثْلَ مَا فَعَلْتَ فَأَمَرَهُ أَنْ يَنْحَرَ بَدَنَةً فَقَالَ صَدَقُوا مَا اتَّقَيْتُكَ وَ لَكِنْ فُلَانٌ فَعَلَهُ مُتَعَمِّداً وَ هُوَ يَعْلَمُ وَ أَنْتَ فَعَلْتَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ فَهَلْ كَانَ بَلَغَكَ ذَلِكَ قَالَ قُلْتُ لَا وَ اللَّهِ مَا كَانَ بَلَغَنِي فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ شَيْ‏ءٌ.»[[2]](#footnote-2)

سلمه بن محرز قبل از طواف نساء حج، با همسر خود جماع کرده و برای دوستان خود نقل می کند. دوستان او می گویند: شخصی به این مساله مبتلی شده است و امام صادق علیه السلام نحر شتری را لازم دانسته اند. سلمه بعد از حضور در محضر امام صادق علیه السلام از مساله خود سوال می کند و امام صادق علیه السلام می فرمایند: «لیس علیک شیء». سلمه به نزد اصحاب بازگشته و پاسخ امام صادق علیه السلام را برای آنان نقل می کند. اصحاب در پاسخ سلمه می گویند: امام صادق علیه السلام تقیه کرده و از چشمه کدر آب داده است[[3]](#footnote-3) که این تعبیر کنایه از تقیه است. سلمه مجددا به محضر امام صادق علیه السلام رسیده و ادعای تقیه که از سوی دوستان او مطرح شده است را بیان می کنند. امام صادقع علیه السلام هم تقیه را نفی کرده و با تعبیر « مَا اتَّقَيْتُكَ وَ لَكِنْ فُلَانٌ فَعَلَهُ مُتَعَمِّداً وَ هُوَ يَعْلَمُ وَ أَنْتَ فَعَلْتَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ» به تفاوت دو راوی اشاره می کنند.

در نقل دیگر سلمه از امام صادق علیه السلام با تعبیر«رجل وقع علی اهله» سوال کرده است و امام علیه السلام فرموده اند: چیزی به عهده او نیست. در حالی که در نقل قبلی در مورد خود سوال می کند که این کار را کرده است و امام علیه السلام هم در پاسخ فرموده اند: «لیس علیک شیء». بنابراین در روایت دوم به صورت کلی سوال کرده است ولی در ادامه امام علیه السلام به نحوی بیان می کنند که متوجه شده اند که سوال مربوط به خود سلمه بوده است.

البته نقل دوم خلاف ظاهر است و نیازمند قرینه است. اما نقل اول مقتضای قاعده است که وقتی احتمال داده می شود که شرائط و احوال سائل در جواب امام دخیل باشد، قضیه حقیقه برداشت نخواهد شد.

در روایت دیگر از خالد بیاع القلان نقل شده است:« سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ أَتَى أَهْلَهُ وَ عَلَيْهِ طَوَافُ النِّسَاءِ قَالَ عَلَيْهِ بَدَنَةٌ ثُمَّ جَاءَهُ آخَرُ فَسَأَلَهُ عَنْهَا فَقَالَ عَلَيْهِ بَقَرَةٌ ثُمَّ جَاءَهُ آخَرُ فَسَأَلَهُ عَنْهَا فَقَالَ عَلَيْهِ شَاةٌ فَقُلْتُ بَعْدَ مَا قَامُوا أَصْلَحَكَ اللَّهُ كَيْفَ قُلْتَ عَلَيْهِ بَدَنَةٌ فَقَالَ أَنْتَ مُوسِرٌ وَ عَلَيْكَ بَدَنَةٌ وَ عَلَى الْوَسَطِ بَقَرَةٌ وَ عَلَى الْفَقِيرِ شَاةٌ»[[4]](#footnote-4)

طبق این روایت نسبت به شرائط افراد در توان مالی حکم شده است که حاکی از تأثیر شرائط راوی در پاسخ امام علیه السلام است.

گاهی حالات شخصیه سائل دخیل نیست، اما شرائط زمانی برای سائل دخیل است. در صحیحه معاویه بن عمار آمده است: «لَا تُخْرِجَنَّ شَيْئاً مِنْ لَحْمِ الْهَدْي‏»[[5]](#footnote-5) که ممکن است گفته شود که روایت اطلاق دارد و در حال حاضر هم نباید گوشت قربانی از منی خارج گردد. اما در روایات معتبر مطرح شده است: « سَأَلْتُهُ عَنْ إِخْرَاجِ لُحُومِ الْأَضَاحِيِّ مِنْ مِنًى فَقَالَ كُنَّا نَقُولُ لَا يُخْرَجْ مِنْهَا شَيْ‏ءٌ لِحَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَأَمَّا الْيَوْمَ فَقَدْ كَثُرَ النَّاسُ فَلَا بَأْسَ بِإِخْرَاجِه‏»[[6]](#footnote-6) در این روایت مطرح شده است که امروزه گوشت قربانی در منی زیاد است و گوشت حجاج در منی را تامین می کند و لذا اشکالی نخواهد داشت که گوشت قربانی از منی خارج گردد.

بنابراین در روایت قبل در یک زمان مردم مشکل داشته اند، امام علیه السلام امر به عدم خروج گوشت قربانی از منی کردند که همین حکم برای زمان تطبیق داده می شود که مردم نیاز ندارند و جمعیت حجاج در منی به مقداری است که گوشت برای آنان کافی بوده و اضافی هم است، در حالی مقصود اصلی این گونه نبوده است. بنابراین نباید الغاء خصوصیت شود و از طرف دیگر نباید قضیه خارجیه با قضیه حقیقیه خلط شود.

البته ظهور برخی روایات در قضایای حقیقیه است و حمل آنها بر قضیه خارجیه خلاف ظاهر است. اما روایاتی در مقام افتاء وجود دارد که در مقام بیان حکم سائل و شبیه او یعنی افراد در زمان سائل است که نمی توان با این روایات همانند قضایای حقیقیه برخورد کرد. در این خصوص می توان به روایت سابق اشاره کرد که اگر تعبیر به صورت «رجل وقع علی أهله قبل طواف النساء قال علیه بدنه» باشد، ظهور در قضیه حقیقیه دارد. اما تعبیر «أنا فعلت کذا» با توجه به اینکه ظاهر حال سائل این بوده است که اهل خلاف شرع عمدی نیست، روایت ظهور در قضیه خارجیه دارد و لذا احتمال شرائط سائل باید در نظر گرفته شود کما اینکه اگر کسی که به تدیّن در نزد دیگری معروف است، این گونه تعبیر کند: «من پول فلانی را خرج کرده ام» در اینجا روشن است که عمدا خرج نمی کند و لذا ممکن است اشتباه کرده باشد، حال اگر حکمی به او گفته شود که مربوط به حال اشتباه باشد، مثل اینکه در ماه مبارک رمضان سوال از خوردن یک لیوان آب شود که در این صورت پاسخ مربوط به فرض خوردن عمدی داده نمی شود؛ چون روشن است که اهل افطار عمدی نیست و لذا در پاسخ سوال او گفته می شود که «لیس علیک شیء». بنابراین حالات سائل قرینه لبیه است و نباید این قرائن نادیده گرفته شده و تصور شود که روایات متعارض هستند.

## ب: خلط بین احکام الهیه و ولائیه

دومین منشأ توهم تعارض، خلط احکام الهیه و احکام ولائیه است؛ چون برخی تصور کرده اند که ائمه علیهم السلام احکام ولائیه نداشته اند.

توضیح مطلب اینکه در مورد احکام ولائیه، دو بحث مطرح است:

1-مراد از احکام ولائیه، احکامی باشد که پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله حق تشریع داشتند و از آن تعبیر به «سنن النبیّ» می شود؛ چون پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله ولایت بر تشریع داشتند و خداوند امر دین را به ایشان تفویض کرده بود و لذا در روایت آمده است که خداوند متعال خنزیر را حرام کرده است، اما پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله هر حیوان درنده را حرام کرده است. در روایت دیگر آمده است که خداوند متعال خمر را حرام کرده است، اما رسول اکرم صلّی الله علیه وآله هر مسکری را حرام کرده است.

مطلب ذکر شده ولایت بر تشریع است که پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله قطعا چنین ولایتی داشته اند. وجود چنین ولایتی در مورد ائمه معصومین علیهم السلام، بحث جداگانه است که در مورد آن، روایات مختلف است و مفاد برخی روایات این است که امر دین همان طور که به پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله تفویض شده است، به ائمه علیهم السلام هم تفویض شده است. مفاد برخی دیگر از روایات هم این است که سخنان اهل بیت علیهم السلام سخنان خود ایشان نیست، بلکه سخنان پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله است. در روایتی آمده است: «حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي وَ حَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي وَ حَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحُسَيْنِ وَ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ وَ حَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.»[[7]](#footnote-7)

قائلین به ولایت در تشریع در مورد اینکه این روایات چگونه توجیه می شود، یک توجیه به این صورت بیان کرده اند که ائمه علیهم السلام ولایت بر تشریع داشته اند، اما از این ولایت خود استفاده نکرده اند، بلکه هر چه بیان کرده اند، از خداوند متعال و پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله بوده است.

2-بحث دیگر، صدور احکام ولائی بر مردم است که ائمه علیهم السلام ولات امر محسوب می شوند.

بحث دوم غیر از ولایت بر تشریع است؛ چون ولایت بر تشریع به این معنا است که ائمه علیهم السلام، توان اضافه کردن به قانون اسلام داشته باشند، اما ولایت امر این است که هر یک از ائمه علیهم السلام «بما انّه ولی الامّه و اولی بالمؤمنین من انفسهم» حکم ولایی صادر می کنند و مردم باید اطاعت کنند.

قطعا این ولایت بر مؤمنین برای ائمه علیهم السلام ثابت بوده است. البته در مورد پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله هم ولایت بر تشریع وجود داشته است و هم اینکه ولایت بر مردم داشته است و احکام صادر شده از ایشان به ولی امت بوده است. امام قدس سره فرموده اند: نهی پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله از ضرر زدن از قبیل احکامی ولائیه است که پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله بما انه ولی الامّه این حکم را صادر کرده اند. ایشان فرموده اند: این ولایت اختصاص به زمان پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله هم ندارد بلکه تا روز قیامت پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله ولی امت است و این حکم مستمر است.

بنابراین مسلما ائمه علیهم السلام ولایت بر مردم را داشته اند و نصب فقیه عادل به عنوان قاضی، اعمال ولایت امام صادق علیه السلام است که در آن تعبیر « فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِما»[[8]](#footnote-8) و لذا از این نصب ولایی امام صادق علیه السلام استفاده می شود که روایات که متضمن نصب قاضی است که عمده آنها مقبوله عمربن حنظله و معتبره ابی خدیجه است، مربوط به زمان عدم بسط ید است. در روایت أبی خدیجه آمده است: « إِيَّاكُمْ أَنْ يُحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ وَ لَكِنِ انْظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئاً مِنْ قَضَائِنَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِياً فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ.»[[9]](#footnote-9) و لذا این روایت اطلاق ندارد که در زمانی که یک حاکم عادل مبسوط الید باشد، هر فقیه ولو منسوب از حاکم عادل نباشد، خود را منسوب از طرف امام صادق علیه السلام برای قضاوت بداند؛ چون این روایت مربوط به زمان تسلط طاغوت است که احتمال داده می شود در زمان عدل صرفا کسی که با شرائط منسوب از طرف حاکم عادل باشد، حق قضاوت داشته باشد یا آنچه صاحب جواهر فرموده اند که امام صادق علیه السلام شرائط را لحاظ کرده و فقیه عادل را برای منصب قضاء نصب کرده اند، اما درعصر غیبت فقیه به جهت ولایتی که دارد تشخیص دهد که مقلد عادل هم منصوب برای منصب قضاء شود، اشکال نخواهد داشت؛ چون ممکن است که امام صادق علیه السلام مصلحت را در نصف فقیه عادل بدانند اما در غیبت به جهت کم بودن فقیه عادل یا زیاد بودن نیاز مردم، ولیّ امر شرعی می تواند مقلد عادل یا مقلد ثقه را منصوب به منصب قضاء کند.

تحلیل خمس هم، تحلیل ولایی بوده است. در حالی که برخی تصور می کنند که اخبار تحلیل با اخبار خمس تعارض دارد، در حالی که اخبار تحلیل ولایی بوده است که امام علیه السلام به عنوان ولی خمس، در زمان خودشان خمس را تحلیل کرده اند.

برخی مطرح کرده اند که روایت « مَنْ أَحْيَا أَرْضاً مَوَاتاً فَهِيَ لَهُ». [[10]](#footnote-10) اذن ولایی از معصوم علیه السلام بوده است و لذا اگر ولی امر شرعی، تشخیص دهد که ادعای احیاء از هر کسی که زمین را شخم زده و رسیدگی می کند، ممکن نیست، می تواند احیاء زمین موات را محدود کند و یا در خمس معدن برخی معتقد اند: خمس معدن از باب حکم ولایی ائمه بوده است؛ چون معدن از انفال است و انفال برای خداوند متعال، رسول اکرم صلّی الله علیه وآله و ذی القربی است که امام علیه السلام می توانستند بفرمایند که معدن بعد از خروج نصف برای امام علیه السلام ونصف دیگر برای سایرین باشد که این امکان داشت، اما امام علیه السلام بر خمس اکتفاء کرده اند. طبق این کلام خمس معدن اصلا خمس مصطلح نیست. بنابراین نباید در روایات احکام ولائیه با احکام شرعیه خلط شود.

روایاتی وجود دارد که زکات در نه چیز است، اما در روایتی از زراره و محمد بن مسلم در مورد امیرالمومنین وارد شده است: « وَضَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْخَيْلِ الْعِتَاقِ فِي كُلِّ فَرَسٍ فِي كُلِّ عَامٍ دِينَارَيْنِ، وَ جَعَلَ عَلَى الْبَرَازِينِ السَّائِمَةِ الْإِنَاثِ فِي كُلِّ عَامٍ دِينَاراً.» با توجه به اینکه اسب دارای زکات نیست، روشن نیست که «وضع» حکم الله باشد، بلکه وضع زکات توسط امیرالمؤمنین ولایی بوده است.

بنابراین باید دقت شود که منشأ توهم تعارض خلط بین احکام الهیه و ولائیه و یا خلط قضایای حقیقیه و خارجیه است.

## ج: نادیده گرفتن قرائن حالیه زمان صدور

سومین منشا توهم تعارض این است که قرائن حالیه در زمان صدور خطاب نادیده گرفته می شود و تصور می شود که خطاب صرفا متن حاضر بوده است، در حالی که باید قرائن حالیه مربوط به آن زمان در نظر گرفته شود؛ حتی ما گفته ایم احتمال عقلایی قرینه حالیه نوعیه مانند ارتکاز عقلائیه معاصر با زمان صدور خطاب یا ارتکاز متشرعی معاصر با زمان صدور خطاب هم مانع از تمسک به خطاب خواهد بود؛ به عنوان مثال یک روایت بیان می کند که «غسل الجمعه واجب» که در مورد این روایت نمی توان گفت: غسل جمعه واجب است؛ چون احتمال قرینه مرتکزه متشرعیه بر استحباب مؤکد بودن، مانع از احراز ظهور تعبیر وجوب در وجوب اصطلاحی خواهد شد.

## د: تغییر ظهورات عرفی

چهارمین منشأ توهم تعارض، تغییر ظهورات عرفی است. گاهی ظهورات عرفی تغییر کرده و شخص توجه نمی کند و تصور تعارض در روایت می کند.

آقای سیستانی در مورد عدم توجه به تغییر ظهورات عرفی مثال زده اند که در روایت وارد شده است:« لَيْسَ الْحَرَامُ إِلَّا مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي كِتَابِه‏»[[11]](#footnote-11) یا اینکه در مورد ماهی بدون فلس تعبیر «لیس بحرام کحرمة المیته» وارد شده است . با توجه به این روایت تصور می شود که ماهی بدون فلس حرام است، در حالی که ایشان فرموده اند: تعبیر «حرام» در زمان ائمه علیهم السلام دارای اصطلاح خاص بوده است؛ چون حرام مطلق منهی عنه نبوده است بلکه صرفا چیزی بوده است که در قرآن کریم تحریم شده است و یا چیزی بوده است که دلیل واضح از کتاب و سنت بر حرمت آن بوده باشد. ماهی که فلس ندارد، خوردن آن جایز نیست، اما ایشان مدعی شده اند که در روایات در مورد آن تعبیر «حرام» به کار برده نمی شود.

آقای سیستانی در مورد اینکه حرام در روایات اصطلاح خاص بوده است، فرموده اند: صحیحه زراره که در آن تعبیر «ما حرم علیک أکله فالصلاة فیه فاسدة» آمده است، مراد مطلق منهی عنه نیست و لذا اگر کسی در پوست مار نماز بخواند، مشمول این روایت نیست؛ چون حرام یا چیزی است که در نص قرآن تحریم شده است یا در نص قطعی صادر از پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله تحریم شده باشد. ایشان این کلام را مطرح کرده اند که محل بحث است و در محل خود باید بررسی شود، اما اصل مدعای ایشان مدعای روشن است.

مورد دیگر این است شخصی از مالک از فقهای چهارگانه اهل سنت نقل می کند که بزرگان ما تعبیر «هذا حلال و هذا حرام» را به کار نمی برده اند، بلکه تعبیر «هذا منهی عنه» را به کار می برده اند و حرام چیزی بوده است که در قرآن حرام شده باشد یا در صورتی که در سنت تحریم شده است، سنت قطعیه واضحه بر طبق آن وجود داشته باشد.

ما برای تغییر ظهورات عرفی، مثال خمس را مطرح می کنیم که در آن تعبیر «أيّما ذمّي اشترى أرضا من مسلم فعليه الخمس»[[12]](#footnote-12) آمده است. نوع فقهاء حکم کرده اند که زمینی که کتابی ذمی از مسلمان خریداری کند، پرداخت خمس در آن لازم است، در حالی که تعبیر خمس در این روایت، خمس مصطلح نیست، بلکه در زمان ائمه علیهم السلام اختلاف بوده است که جزیه که یک دهم است، در شرائط عادی گرفته می شود و یک دهم محصول زمین است و حال اگر زمین را از مسلمان بخرد، از محصول این زمین هم یک دهم گرفته شود یا اینکه دوبرابر شود. برخی از فقهاء عامه گفته اند: در مورد این زمین هم یک دهم است و برخی دیگر از فقهاء عامه گفته اند: دو برابر می شود. بنابراین ربطی به خمس زمین ندارد. این روایت تایید نظر دوم است که یک دهم بر او دو برابر می شود. بنابراین خمس، دو برابر شدن یک دهم است که به عنوان جزیه در مورد زمینی که از مسلمان خریده است و خمس اصطلاحی نیست.

گاهی ذیل حدیث جزء حدیث نیست، ولی تصور می شود که جزء حدیث است. به عنوان مثال در کتاب من لایحضره الفقیه گاهی در ذیل حدیث کلامی از جناب شیخ صدوق است که جناب مجلسی اول هم توضیح داده اند. در تهذیب هم در ذیل یک صحیحه حلبی بیان کرده اند: « فَإِنْ أَوْصَى أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ يَبْلُغْ مَالُهُ ذَلِكَ فَلْيُحَجَّ عَنْهُ مِنْ بَعْضِ الْمَوَاقِيت‏»[[13]](#footnote-13) گفته شده است که این تعبیر ذیل صحیحه حلبی است در حالی که اگر دقت شود، در ذیل این عبارت، تعبیر «رَوَى ذَلِكَ‏ مُوسَى بْنُ الْقَاسِم»‏ وجود دارد که بیانگر این مطلب است که ذیل صحیحه حلبی نیست بلکه روایت دیگر است.

گاهی هم خود جناب صدوق عباراتی را برای توضیح اضافه می کنند و جناب مجلسی اول هم احتمال داده اند که برخی موارد کلام شیخ صدوق باشد. بنابراین باید به این نکته توجه شد که موجب رفع بسیاری از توهم های تعارض خواهد شد.

اما تعارض های حقیقی دارای مناشئی است که یکی از مناشئ آن از روات که نقل به معنا کرده اند و چه بسا صحیح متوجه نشده باشد. به عنوان مثال عمّار ساباطی از امام علیه السلام نقل کرده است: «السنه فریضه» و محمد بن مسلم به امام علیه السلام نقل این تعبیر را بیان می کنند که امام علیه السلام می فرمایند: « أَيْنَ يَذْهَبُ أَيْن‏ يَذْهَبُ لَيْسَ هَكَذَا حَدَّثْتُهُ إِنَّمَا قُلْتُ لَهُ مَنْ صَلَّى فَأَقْبَلَ عَلَى صَلَاتِهِ لَمْ يُحَدِّثْ نَفْسَهُ فِيهَا أَوْ لَمْ يَسْهُ فِيهَا أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَا أَقْبَلَ عَلَيْهَا فَرُبَّمَا رُفِعَ نِصْفُهَا أَوْ رُبُعُهَا أَوْ ثُلُثُهَا أَوْ خُمُسُهَا وَ إِنَّمَا أَمَرْنَا بِالسُّنَّةِ لِيَكْمُلَ بِهَا مَا ذَهَبَ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ.»[[14]](#footnote-14) با توجه این روایت روشن می شود که چگونه در نقل به معنا اشتباه صورت گرفته است و لذا نقل به معنا یک مطلب جدی است.

بحث از منشأ اختلاف حدیث از ناحیه روات یا ائمه علیهم السلام که عمده مناشی از سوی ائمه علیهم السلام است در مباحث سال آینده مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

1. . الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، ج1، ص221 [↑](#footnote-ref-1)
2. . [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج5، ص686.](http://lib.eshia.ir/10083/5/686/) [↑](#footnote-ref-2)
3. . در مورد تقیه تعابیر دیگر هم وجود داشته است؛ مثل «اعطاک من جراب النوره» که به جای آرد، از کیسه نوره که شبیه آرد بوده است به شخص داده شده است که یک شیء نامرغوب بوده است و کنایه از تقیه است. [↑](#footnote-ref-3)
4. . [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج2، ص363.](http://lib.eshia.ir/11021/2/363/%D8%B7%D9%88%D8%A7%D9%81) [↑](#footnote-ref-4)
5. . [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج5، ص226.](http://lib.eshia.ir/10083/5/226/%D9%84%D8%AD%D9%85) [↑](#footnote-ref-5)
6. . [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج4، ص500.](http://lib.eshia.ir/11005/4/500/%D9%84%D8%AD%D9%88%D9%85) [↑](#footnote-ref-6)
7. . [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص53.](http://lib.eshia.ir/11005/1/53/%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB%DB%8C) [↑](#footnote-ref-7)
8. . [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص97.](http://lib.eshia.ir/11005/1/97/%D8%AC%D8%B9%D9%84%D8%AA%D9%87%20) [↑](#footnote-ref-8)
9. . [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج7، ص412.](http://lib.eshia.ir/11005/7/412/%D8%A7%DB%8C%D8%A7%DA%A9%D9%85) [↑](#footnote-ref-9)
10. . [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج7، ص152.](http://lib.eshia.ir/10083/7/152/%D9%85%D9%88%D8%A7%D8%AA%D8%A7%20) [↑](#footnote-ref-10)
11. . [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج9، ص42.](http://lib.eshia.ir/10083/9/42/%D8%A7%D9%84%D8%AD%D8%B1%D8%A7%D9%85) [↑](#footnote-ref-11)
12. . [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج2، ص630.](http://lib.eshia.ir/11021/2/630/%D8%B0%D9%85%DB%8C) [↑](#footnote-ref-12)
13. . [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج5، ص406.](http://lib.eshia.ir/10083/5/406/%D8%A7%D9%88%D8%B5%DB%8C) [↑](#footnote-ref-13)
14. . [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص262.](http://lib.eshia.ir/11005/3/262/%DB%8C%D8%B0%D9%87%D8%A8) [↑](#footnote-ref-14)